

# هدف علم و فلسفه

علم برای عمل، فلسفه برای نتیجه

## عالم بی عمل چون درخت بی ثمر است

بنیان تمدن اروپا بر روی سه پایه استوار شده است. دین، فلسفه، علم، در دوره های قدیم دین و فلسفه با یکدیگر همدمش بود. در قرون وسطی دین و فلسفه چنان باهم آمیخته بود که امتیاز آن دشوار مینمود. در آغاز نهضت جدید، دین از فلسفه جدا شد و بتدریج فاصله مابین آنها بیشتر میشود، ضمناً در دوره جدید اهمیت علم بیشتر از سابق شده؛ در نواحی مختلف زندگی نفوذ یافته است.

دین و فلسفه و علم، هر یک برای خود هدفی دارند. ولی باید گفت علم و هدف دارد: علم و عمل. یعنی بعضی علوم را فقط برای دانستن میآموزند و بعضی دیگر را برای کار بستن، بهمین مناسبت علوم را بدو دسته تقسیم میکنند: عملی و نظری.

در روزگار قدیم علم را برای دانستن میآموختند و تفکر را مایه سعادت و مسرت میدانستند، پیروان فلسفه اشراق در تفکرات خود لذت و نشاطی بی اندازه مییافتند و بهمین اندازه دلخوش بودند. اکنون نیز کم و بیش اشخاصی وجود دارند که به افکار و نظریات علمی توجه دارند و به جنبه علمی چندان اهمیتی نمیدهند، این طریقه در اروپا شیوع دارد که غالباً علوم را فقط برای دانستن میآموزند و گمان میکنند حقایق علمی خود بخود دارای اهمیت است.

در امریکای علم هدف دیگری دارد، آنجا همه چیز را برای عمل میآموزند نظریات علمی اگر با عمل تطبیق نشود قدر و قیمتی نخواهد داشت، امریکائی علم را برای تفکر و تأمل نمیخواهد بلکه علم را وسیله برای زندگی عملی میدانند بنا بر این میتوان گفت در امریکای علم بمنزله حرفه ایست که مردم آنرا برای تطبیق بر مقتضیات زندگی تحصیل میکنند

در دانشگاه‌های اروپا علوم را برای بحث و تحقیق یاد میدهند ولی دانشمندان امریکائی علم را بشاگردان خود میآموزد که حقایق آنرا در زندگی گامی عمومی با عمل تطبیق کنند؛ در اروپا مؤسسات علمی را دولت بوجود میآورد ولی در امریکا بیشتر از ۵۰۰ مؤسسه علمی بخرج کارخانجات و شرکت‌های تجارتهی تأسیس شده است و این نکته بخوبی میرساند که هدف علم در نظر امریکائی و اروپائی تاجیه اندازه تفاوت دارد اگر بخوایم راجع بآینده علوم و پیشرفتهائی که ممکن است در قرون آتی به نصیب انسان بشود، مطالعاتی بعمل آوریم، جائی بهتر از امریکا بدست نمیآوریم، زیرا امریکا نظریات و افکار را یکطرف گذاشته با سرعت تمام بطرف زندگی «عملی» پیش میرود و دنیا را بطرف تمدنی که اساس آن بر روی تجربه و عمل گذاشته شده دعوت میکند ولی تمدن اروپا هنوز عادات و اوامع قدیمی خود را از دست نداده و از جنبه دینی و ادبی و فلسفی، اصول سابق را تعقیب میکنند.

اکنون بهترین کتابهای فلسفی و روحی در امریکا منتشر میشود برای آنکه امریکا از قید قرون وسطی رهائی یافته و راه جدیدی را پیش گرفته است، امریکائی «مطلوب بنفسه و لنفسه» نمیفهمد و علم را فقط برای عمل میخواهد.

امریکائی «زندگی ماشینی» دارد، دانشمندان امریکائی میگویند که فلسفه اگر نتیجه عملی نداشته باشد بهیچ نیماززد، نظریه حیمنس اینست: مقیاس حقیقت فائده است که از آن بدست میآید. «و همین مناسبت فلسفه او را «فلسفه عملی» مینامند مشارالیه میگوید: حقایق علمی و فلسفی را در صورتی میتوان حقیقت نامید که بتوانیم در زندگی عملی از آن استفاده کنیم ولی اگر نتیجه عملی نداشته باشد «حقیقت» نیست.

اگر کتابهای فلسفی اروپا را بخوانید خواهید دید که در فلسفه اروپائی فقط تفکر و تأمل را مورد توجه میدهند ولی فلسفه امریکائی جز تجربه و عمل هدفی ندارد فلسفه اروپا ساکن و بیروح است ولی فلسفه امریکا پراز نشاط و حرکت است، اروپا از اینجهت با امریکا خیلی تفاوت دارد.

حالا به بینیم علم در مرحله جدید خود که تجربه و عمل را مورد توجه قرار داده چه تاثیراتی در زندگی عمومی دنیا داشته است.

نفوذ علم در زندگی خیلی بیشتر از آنست که بتوانیم تمام جزئیات آنرا

شرح بدهیم.

سرعت و حرکت از خصایص عصر جدید است که ماشین در حمل و نقل استعمال میشود سابقا در دنیا جز شتر و اسب و سیاه‌ای برای حمل و نقل و مسافرت نبود ولی اکنون وسایل ماشینی دنیا را بهم ارتباط داده و ضمن آن زندگی مدنی را با حرکت و فعالیت همراه ساخته است.

وقتی صحبت از سرعت و حرکت بمیان می‌آید، نباید موضوع روابط پستی و مخازرات تلگرافی را فراموش کرد، تلفون و تلگراف و رادیو قیافه تمدن ما را عوض کرده و صورت جدیدی بآن داده است.

نفوذ ماشین در تهیه مصنوعات کمک بزرگی بر فاهیت زندگی کرده و اکنون اشخاص فقیر میتوانند از لوازم زندگی عصر حاضر که با قیمت خیلی مناسبی تهیه میشود استفاده کنند.

لازم نیست ما نتایج علم را بیک بیک ذکر کنیم، کافیت شما با طرف خودتان نظر کنید و نتایج آنرا ببینید.

علم جدید در عین حال که زندگی ما را با فاهیت و سرعت هم دوش ساخته از جنبه فکری تأثیرات دیگری داشته است ما بقدرت عام خیلی مشکلات زندگی را از پیش برداشته‌ایم ولی در عین حال بعظمت طبیعت آشنا شدیم و متوجه موقعیت خودمان شده‌ایم. سابقا تصور میکردیم زمین مرکز عالم است و آفتاب و ماه و ستارگان بخاطر ما بر این قبه نیلگون جای گرفته‌اند، آنروزها زمین مادر میان اجرام سماوی عنوان ریاست داشت و کاینات در اطراف آن دور میزدند، «کوپرنیک» آمد و اساس معتقدات ما را زیر و رو کرد و بما گفت که زمین نیز مثل هزارها کرات دیگر در این فضای بیکران سرگردان است.

از جنبه معنوی ما خودمان را اشرف مخلوقات میدانستیم ولی «داروین» این فکر را متزلزل ساخته افکار تازه‌ای بماداد، نظریه «تطور» اگرچه فوائد زیادی برای ما داشت ولی کبر و نخوت ما را تقلیل داد و مقام ما را پائین آورد.

نظریات جدید راجع به قوه عصبی و افکاری که راجع به تربیت انسان بنازگی در امریکا بوجود آمده تغییرات دیگری در زندگی خواهد داد. نظریه «مسلکی» که در امریکا شایع شده از خیلی جهات با افکار اروپائی اختلاف دارد. بیروان این نظریه چیز برهنمائی تجربه قدمی بر نمیدارند و چیزهائی را که عمل مؤید آن نباشد مورد تردید قرار میدهند، در اروپا نیز نظریات تازه ای راجع به «علم الروح» هست که غالباً افکار شخصی را مورد توجه قرار میدهند، بدیهی است وقتی بنای چیزی بر تفکر گذاشته شد اختلافات زیادی در آن رخ میدهد ولی نظریات امریکائی بر روی تجربه استوار شده و طبیعی است که نتایج تجربه کمتر ممکن است اختلافات فاحشی با یکدیگر داشته باشد.

بطور خلاصه امریکائی در علم الروح تجربه رایش از هر چیز اهمیت میدهد و ضمناً از سایر علوم برای روشن ساختن خفایای روح انسانی استفاده میکند به عقیده آنها شیمی آلی در این قسمت دارای نفوذ مخصوصی است.

یکی از امریکائیها میگوید افکار منفی زائیده مواد قلیائی است یعنی وقتی مواد قلیائی در خون زیاد شد فکر جنبه منفی بخود میگیرد، ممکن است این سخن صحیح نباشد ولی بخوبی ثابت میکند که امریکائی برای تعلیل افکار انسان تا چه اندازه بسرحد تجربه و عمل نزدیک شده است.

خلاصه اینکه در عصر جدید، هدف علم و فلسفه عوض شده است علم را برای عمل میآموزند و فلسفه را برای نتیجه، این حادثه تغییرات زیادی در زندگی داده ولی نتایج بزرگ و امید بخش دیگری دارد که بتدریج ظاهر میشود، روزی که اینفکر بر سراسر دنیا حکم فرما شود و عمل با علم و نتیجه با فلسفه همدمش گردد، مطمئناً جهان ماصورت دیگری خواهد داشت.